

ملاحظات حقوقی جنگ روسیه و گرجستان

علی امید^۱ - مسعود رضایی^۲

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۲/۲۵

تاریخ تصویب: ۹۰/۴/۱۷

چکیده

بحران‌های بین‌المللی همواره عرصه‌ی آزمونی برای ارزیابی حقوق بین‌الملل بوده‌اند. در این بین منازعه و جنگ میان کشورها به جهت گستردگی دامنه‌ی بحران و تأثیر عمیق‌تر آن از حساسیت بیشتری برخوردار است. بررسی رعایت اصول و قواعد حقوق بین‌الملل در جنگ روسیه و گرجستان که در هشتم اوت ۲۰۰۸ رخ داد، می‌تواند معیار مناسبی برای ارزیابی جهت‌گیری‌ها و اقدامات دو کشور مذکور تلقی شود. از همین رو این پژوهش با طرح این سؤال که جنگ روسیه و گرجستان به لحاظ حقوقی در چه جایگاهی قرار می‌گیرد و یورش نیروهای نظامی گرجستان در اوستیای جنوبی و همینطور مداخله‌ی نظامی روسیه در حمایت از اتباع روسی ساکن اوستیای جنوبی و آبخازیا چگونه قابلیت حقوقی می‌یابد، به روش توصیفی-تحلیلی در پی ارزیابی انطباق یا عدم انطباق مواضع دو کشور با اصول و

۱. استادیار و عضو هیات علمی گروه روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان (al.omidi@gmail.com)

۲. کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا (msd.rezaei@yahoo.com)

قواعد حقوق بین‌الملل، نشان می‌دهد که تهاجم نظامی روسیه به قلمرو سرزمینی گرجستان و همچنین توسل به زور نیروهای گرجی به صورت غیر متعارف در جمهوری خودمختار اوستیای جنوبی با مبانی حقوق بین‌الملل عرفی و قراردادی انطباق نداشته، و طرفین درگیری هر کدام به نوبه‌ی خود جنبه‌هایی از حقوق بین‌الملل را نقض نموده‌اند.

واژه‌های کلیدی: حقوق بین‌الملل، حق تعیین سرنوشت، دفاع مشروع، روسیه، گرجستان، آبخازیا، اوستیای جنوبی.

مقدمه

بحران قفقاز که با تهاجم نظامی گرجستان به تسخینوالی^۱ - مرکز جمهوری خودمختار اوستیای جنوبی - در هشتم اوت ۲۰۰۸ و همزمان با آغاز بازی‌های المپیک پکن به یک جنگ تمام عیار تبدیل شد، در میان تحلیل‌گران و رسانه‌های دنیا پس از حادثه‌ی یازدهم سپتامبر و جنگ افغانستان و عراق، به عنوان چهارمین تحول عمده بین‌المللی در دهه‌ی نخست قرن ۲۱ به شمار می‌رود. اگرچه حوزة درگیری و جنگ در قلمرو قانونی حاکمیت گرجستان قرار دارد، اما در نگاه روسیه و جدایی‌طلبان اوستیای جنوبی و آبخازیا، این مناطق از گرجستان جدا گردیده و حاکمیت مستقلی دارند که به دفعات و بر مبنای آرای مردم، قبل از اعلام استقلال گرجستان از شوروی جدا شده‌اند. استدلال آنان نیز بر این پایه استوار است که این مناطق از همان حقی برای استقلال برخوردارند که پیش از این گرجستان برای خود قائل بود. اگر خواسته‌ی مردم اوستیای جنوبی در قالب اصول و قواعد حقوق بین‌الملل نمی‌گنجد و غیر قانونی است، عمل و رویه‌ی گرجستان نیز از چنین قاعده‌ی ای‌مثنی نخواهد بود. بنابراین به زعم آنها و دولت روسیه، گرجستان به قلمرو

1. Tskhinvali

خارج از سیطره‌ی حاکمیت قانونی خود یورش آورده است و عملی تجاوزکارانه را مرتکب شده که به طور طبیعی نیز حق دفاع مشروع را برای آنان محفوظ می‌دارد.

از طرفی از سال ۱۹۹۳ و بر اساس موافقتنامه‌ی آتش بس که بین طرف‌های درگیر در سوچی به امضا رسیده بود، در منطقه‌ی حائل^۱ بین خاک گرجستان و قلمرو اوستیای جنوبی، سربازان پاسدار صلح روسی-گرجی و اوستی، با نظارت کنفرانس امنیت و همکاری اروپا^۲ (که بعداً به سازمان تبدیل شد) مستقر، و از آن زمان از رویارویی مستقیم دو طرف درگیر ممانعت به عمل آمده بود، اما با روی کار آمدن میخائیل ساکاشویلی^۳ در سال ۲۰۰۳ و موفقیت در سرکوب جدایی طلبان منطقه‌ی آجاریا به رهبری اصلان آپاشیدزه، وی مصمم به تکرار این رویه در اوستیای جنوبی برآمد که متعاقب کشته شدن دو صلح بان روسی، و در حالی که دنیا مترصد تعمق درباره‌ی چگونگی برخورد روسیه با این جریان بود؛ بر خلاف انتظار همگان، با ورود و حمایت این کشور قدرتمند به نفع اوستیای جنوبی، جنگ روسیه و گرجستان در گرفت و نیروهای نظامی روسی علاوه بر تصرف دو منطقه‌ی اوستیای جنوبی و آبخازیا، تا عمق ۳۵ کیلومتری تفلیس پایتخت گرجستان- پیش رفتند و بسیاری از مراکز مهم نظامی، صنعتی و زیربنایی این کشور را بمباران نمودند.

پس از پایان درگیری‌ها در سیزدهم اوت و با موافقت و امضای طرح صلح سارکوزی توسط مدودف و ساکاشویلی، روسیه در ۲۲ اوت نیروهای خود را از گرجستان خارج، و به باقی ماندن نظامیان در دو منطقه‌ی جدایی طلب تأکید کرد. با اعلام استقلال اوستیای جنوبی و آبخازیا از گرجستان و شناسایی رسمی استقلال این دو جمهوری توسط رئیس جمهور روسیه در تاریخ ۲۶ اوت، گرجستان قطع کامل روابط دیپلماتیک خود با روسیه را اعلام و مناطق جدایی طلب مذکور را به عنوان مناطق اشغال شده، و روسیه را رسماً متجاوز قلمداد نمود. لذا از آن جهت که جنگ روسیه و گرجستان، قبل از هر چیز

2. Buffer Zone
1. OSCE
2. Saakashvili

ریشه در موضوع جدایی طلبی دو ناحیه اوستیای جنوبی و آبخازیا در قالب یک کشور مستقل چون گرجستان دارد، نخست ابعاد حقوقی پدیده‌ی جدایی طلبی و جایگاه حق تعیین سرنوشت را مورد بررسی قرار داده، سپس دخالت نظامی دولت روسیه در گرجستان از دیدگاه منشور ملل متحد و بحث دفاع مشروع، قطع نامه‌ی تعریف تجاوز و اصول ناظر بر عملیات حفظ صلح در این بحران تحلیل، و نیز موضوع اعلام استقلال اوستیای جنوبی و آبخازیا و شناسایی رسمی آن از سوی دولت روسیه به لحاظ حقوقی مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

چارچوب نظری

جنگ‌ها برجسته‌ترین پدیده‌های اجتماعی هستند که سرنوشت اجتماعی جوامع انسانی را دستخوش تغییر می‌کنند. از ابتدای تاریخ بشر، جنگ و منازعات خشونت بار همواره به عنوان ویژگی‌های دائمی روابط بین الملل در نظر گرفته شده است. بر خلاف همه‌ی واقعیت‌های تلخ تاریخی، جنگ همواره مورد نکوهش و اعتراض عموم مردم جهان بوده است. از سده‌های گذشته، حقوقدانان همواره کوشیده‌اند از کاربرد نیروی نظامی و جنگ ممانعت به عمل آورند. با وجود طبیعی بودن اندیشه‌ی جلوگیری از جنگ، نباید این واقعیت را نادیده گرفت که این پدیده به طور سنتی نقش اجتماعی مهمی را در اجتماع بین المللی داشته است. اما همواره در سطح جهان، توسل به جنگ و منع آن نیز مورد بحث بوده است. در همین ارتباط میثاق جامعه‌ی بین‌الملل نتوانست در این زمینه موفق عمل نماید، اما در پیمان «بریان کلوگ»^۱ برای نخستین بار توسل به زور منع گردید. با انعقاد منشور سازمان ملل متحد و تأکید بر قاعده‌ی منع توسل به زور، این اصل به عنوان یکی از قواعد آمره‌ی حقوق بین‌الملل در نظر گرفته شد. اما متأسفانه به دلیل تمایلات سیاسی

1. Briand-Kellogg

دولت‌ها و عدم کارایی شورای امنیت ملل متحد، اجرای این اصل عام حقوق بین‌الملل به صورت کامل صورت نمی‌پذیرد. اگر چه تاریخچه‌ی استفاده از زور در حقوق بین‌الملل به قرن چهاردهم میلادی و نظریات سنت آگوستین بر می‌گردد، اما برای موضوع مورد پژوهش لازم نیست به پیش از قرن نوزدهم میلادی برگردیم. در قرن نوزدهم علی‌رغم حاکمیت دیدگاه پوزیتیویستی و تأکید خاص بر مفهوم حاکمیت مطلق دولت‌ها، شاهد یک نوآوری متضاد با ایده‌های قرون وسطایی هستیم. درست است که هنوز گمان می‌رود حقوق بین‌الملل ارائه دهنده‌ی دو دسته‌ی مقرر می‌باشد که یکی در حالت جنگ قابل اجرا است و دیگری در حالت صلح؛ اما دیگر پدیده‌ای به نام جنگ مشروع یا عادلانه که در قرن پانزدهم از آن حمایت به عمل می‌آمد، وجود ندارد.

مطابق اصل ۱۶ میثاق جامعه‌ی ملل، هرگاه عضوی از جامعه‌ی ملل بر خلاف تعهداتی که طبق اصول ۱۲، ۱۳ و ۱۵ این میثاق بر عهده گرفته است، علیه عضو دیگر به جنگ متوسل شود، به مثابه‌ی آن خواهد بود که علیه سایر اعضای جامعه ملل وارد مخاصمه شده است و در این صورت، اعضای این جامعه موظف اند بی‌درنگ کلیه‌ی مناسبات تجاری و مالی خود را با آن دولت قطع کنند. ماده ۱۰ میثاق جامعه‌ی ملل نیز مقرر می‌داشت که فاتحان از به رسمیت شناختن نتایج حاصل از جنگ خودداری نموده و به «تمامیت ارضی»^۱ و «استقلال سیاسی»^۲ اعضای جامعه‌ی ملل احترام گذارند. در بین سال‌های جنگ اول جهانی، تلاش‌های گسترده‌ای در جهت تقویت مکانیسم‌های بین‌المللی صورت پذیرفت و «پروتکل ژنو» مصوب سال ۱۹۲۴ و «معاهدات لوکارنو» مصوب ۱۹۲۵ در این خصوص از اهمیت ویژه‌ای برخوردار گردید. اما از همه مهم تر «پیمان بریان کلوگ» مصوب اوت ۱۹۲۸ بود که به دنبال ممنوع نمودن جنگ‌های تجاوزکارانه و جبران

1. Territorial integrity
2. Political independence

ضعف و کاستی‌های موجود در میثاق در خصوص استفاده از زور و قوای نظامی از جایگاه برجسته تری برخوردار شد.

در ماده ۱ این پیمان، طرفین جنگ را به عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به اهداف ملی منع نمودند و در ماده ۲، موافقت نمودند که اختلافات خود را به صورت صلح جویانه حل و فصل نمایند.^۱ این پیمان نقطه‌ی عطفی در مجموعه تلاش‌های صورت پذیرفته در سال‌های جنگ جهانی برای حفظ صلح در حقوق بین‌الملل است (مک دونالد، ۱۳۸۷: ۸۳).

علیرغم این که منع استفاده از قوای قهریه به صراحت در منشور ملل متحد آمده است و متعاقباً توسعه و پیشرفت تدریجی در خصوص این قاعده رخ داده است، اما هنوز در روابط بین‌الملل این اقدامات کاملاً رفع نشده‌اند؛ دلیل این امر نیز ناشی از ضعف قواعد حقوقی نیست، بلکه به شیوه‌ی تفسیر و اجرای این قواعد بر می‌گردد. منشور ملل متحد بر مبنای دو فرض تهیه شده است: نخست آن که اقدامات اجرایی زمانی با موفقیت به پیش می‌رود که تمام قدرت‌های بزرگ رضایت ضمنی خود را در قبال اجرای آن اقدامات اعلام دارند و دوم این که قدرت‌های بزرگ دارای منافع یکسانی هستند و لذا دارا بودن حق وتو برای این دسته از کشورها امری حیاتی قلمداد می‌شود. اما اصولاً این امتیاز به جای آن که ابزاری برای حفظ منافع حیاتی جامعه بین‌المللی مد نظر قرار گیرد، وسیله‌ای برای سنگ‌اندازی در راه اقدامات صلح جویانه شده است. در واقع وجود و به کارگیری حق وتو شورای امنیت به صورت گزینشی، مانعی اساسی برای اجرای صحیح ماده ۳۹ منشور شده است، و لذا تصمیم‌گیری‌های مبتنی بر واقعیات ناشی از بحران‌های بین‌المللی چندان محلی از اعراب نمی‌یابد. بنابراین دولت‌های برخوردار از حق وتو، همچون روسیه خود را محق

۱. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: احمد نقیب زاده، تحولات روابط بین‌الملل از کنگره وین تا امروز، تهران، نشر قومس، صص

و مجاز می‌دانند که تجاوزات خود را در سایه‌ی تفاسیر مورد دلخواه خود از حقوق بین‌الملل، توجیه و مشروع جلوه دهند.

از همین رو و با عنایت به چنین کاستی‌هایی است که در سطح بین‌الملل شاهد بروز تحولاتی در قالب وقوع جنگ و توسل به زور هستیم. «در بند ۶ از ماده ۲ منشور، اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برای اصل ممنوعیت کاربرد زور در روابط بین‌الملل لحاظ گردیده و امروزه این اصل به صورت یک قاعده‌ی آمره بین‌المللی شناخته می‌شود» (ترک زاد، ۱۳۸۲: ۷۲). در نهایت به این مسأله نیز باید اشاره کرد که هر چند در منشور به جای واژه‌ی جنگ، «کاربرد زور» آمده است، اما ماده ۲ و بند ۴ آن، توسل به زور را مغایر اهداف منشور سازمان ملل شناخته است.

مفهوم حق تعیین سرنوشت و ابعاد آن

یکی از بنیادی‌ترین اصول حقوق بشر، حق مردمان در تعیین سرنوشت خودشان است. اهمیت این حق تا بدان جا است که آن را پایه‌ی همه‌ی حقوق بشری می‌دانند. آن چه در زمینه‌ی اصل حق تعیین سرنوشت اهمیت بنیادی دارد، چگونگی اعمال آن است؛ زیرا باید به گونه‌ای اعمال گردد که تا جایی که ممکن است حاکمیت دولت‌ها به چالش کشیده نشود. اصل حق تعیین سرنوشت به ویژه پس از دگرگونی‌های دهه ۱۹۹۰، وارد دوران تازه‌ای شده است، تا آن جا که دیگر نمی‌توان اهمیت بنیادین این اصل را انکار و در برابر آن ایستادگی نمود. همچنین، برای گریز از اجرای اصل حق تعیین سرنوشت استناد به اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها و صلاحیت انحصاری دولت‌ها نیز امکان‌پذیر نیست. با وجود این تاکنون از حق تعیین سرنوشت تعریف دقیق و روشنی نشده است. پیش از هر چیز حق تعیین سرنوشت یک حق جمعی شمرده می‌شود (Frank and Rosalyn, 2005).

هر چند جنبه‌هایی از حق، به ویژه جنبه‌ی داخلی آن و مواردی که در پیوند با ماده ۲۵ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی است، متضمن ویژگی‌های یک حق فردی است که هر کس به تنهایی می‌تواند از آن بهره‌مند شود، لکن بر سر هم باید گفت که حق تعیین سرنوشت یک حق جمعی است؛ بدین معنا که این حق بیشتر به عنوان حق مردمان شمرده شده است نه حق هر فرد (شبرنگ، همان: ۹).

بحث دیگر، پیوند نزدیک این حق با خواست واقعی مردمان است که باید آزادانه بیان شود، به این معنا که حق تعیین سرنوشت متعلق به همه‌ی اعضای یک جامعه قلمداد شده و آنها باید این حق را دور از هر گونه فشار و در فضایی آزاد اعمال کنند. حق تعیین سرنوشت به عنوان یک اصل سیاسی، پیشینه‌ای دراز دارد. این اصل در آغاز سده بیستم به عنوان یک اصلی سیاسی مطرح شد و حتی پس از نخستین جنگ جهانی به پیدایش کشورهای جدید انجامید. با این همه، جایگاه حقوقی نداشت و در حقوق بین‌الملل شناسایی نشده بود تا آن که در سال ۱۹۴۵ در بند ۲ ماده ۱ منشور ملل متحد بر آن تأکید شد (همان: ۹).

در سال ۱۹۶۶ کمیسیون حقوق بین‌الملل با توجه به مفاد منشور ملل متحد، دو میثاق، و اعلامیه‌ی دادن استقلال به مستعمرات مصوب ۱۹۶۰ و چند قطعنامه سازمان ملل متحد، همچون قطعنامه‌های ۱۵۱۴ و ۱۸۰۳، اعلام نمود که اصل حق تعیین سرنوشت در شمار قواعد آمره‌ی حقوق بین‌الملل است. برخی از صاحب نظران در زمینه‌ی حقوق بین‌الملل نیز، این حق را در زمره‌ی قواعد آمره دانسته‌اند (ضیائی بیگدلی، ۱۳۸۴: ۱۶۷).

با وجود این، می‌توان گفت که امروزه موضوع «قاعده‌ی آمره بودن» اصل حق تعیین سرنوشت منتفی شده و باید این اصل را در شمار تعهدات «عام الشمول»^۱ قلمداد نمود. به طور نمونه دیوان بین‌المللی دادگستری در سال ۲۰۰۴ در رأی مشورتی خود که از کشورهای عضو

1. Erga omnes

گرفت، درباره‌ی دیوار حائل در سرزمین‌های فلسطینی تأکید کرده است که حق تعیین سرنوشت یک تعهد عام الشمول شمرده می‌شود. در همین زمینه «به نظر کاسسه، هر چه مفهوم حق تعیین سرنوشت از استقلال خواهی و جدایی طلبی فاصله بگیرد، شکاف بین حقوق قانونی و واقعیت سیاسی نظام بین‌الملل بسیار کاهش می‌یابد» (امیدی، ۱۳۸۵: ۶۶).

اما حقوق بین‌الملل در پاسخ به این سؤال‌ها که آیا گروه‌های اقلیت نیز که بر پایه‌ی عواملی چون زبان، فرهنگ و یا مذهب مشترک، خود را به عنوان یک عنصر جمعیتی شناسایی کرده‌اند، می‌توانند به حق تعیین سرنوشت استناد کنند یا خیر؟ و چنانچه امکان بهره‌گیری آنها از این حق وجود دارد، برای چه مقاصدی می‌توانند به آن رجوع کنند؟ و یا اگر اقلیت‌ها امکان توسل به حق تعیین سرنوشت را ندارند، چگونه می‌توانند از این حق بهره‌مند شوند؟ بیان می‌دارد که پیش از هر چیز این نکته مهم است که حق تعیین سرنوشت از آن‌همه‌ی مردمان یک سرزمین است و گروه‌های مذهبی، قومی یا ملی درون یک کشور نمی‌توانند به تنهایی از این حق بهره‌مند شوند، بلکه اعمال آنان از سوی همه‌ی مردمان در یک سرزمین امکان‌پذیر است. به عبارتی، گروه‌های قومی یا ملی چون اوستیای جنوبی و آبخازیا در کنار دیگر مردمان گرجستان می‌توانند از این حق بهره‌مند شوند و آن را اعمال کنند. بر این پایه، این دو منطقه‌ی جدایی طلب در گرجستان، حقی برای کسب استقلال یا تعیین نظام سیاسی، اقتصادی اجتماعی مستقل برای خود، جدا از دیگر بخش‌های جمعیت کشور مادر - گرجستان - ندارند. این نکته نیز قابل ذکر است که در «ماده‌ی ۸ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی مصوب ۱۹۹۸، پس از برشمردن نمونه‌های جنایات جنگی و تأکید بر ممنوعیت این نمونه‌ها و مجازات مرتکبان آنها، بر این نکته تأکید می‌کند که، دولت‌ها حق دارند با همه‌ی ابزارهای قانونی از وحدت و یکپارچگی سرزمینی کشور خود دفاع کنند» (آل حبیب، ۱۳۷۹: ۵۴۶).

به عبارتی، دولت‌ها حق دارند حتی با کاربرد زور، هرگونه جنبش جدایی خواهی را سرکوب کنند، به شرط آن که به جنایات جنگی، جنایت برضد بشریت و نسل کشی که غیر قانونی است، منجر نشود. در حقیقت کاربرد قوه قهریه از جانب گرجستان در اوستیای جنوبی در راستای حفظ یکپارچگی سرزمینی خود، عملی خلاف موازین بین‌المللی نبوده است، البته تا جایی که موجبات آوارگی ساکنان این منطقه را در پی نداشته باشد. اما به عنوان یک نتیجه‌ی جنگ، حدود ۱۹۲۰۰۰ نفر آواره شدند که در مجموع ۳۱۰۰۰ نفر آواره (۲۵۰۰۰ از اوستیای جنوبی و ۶۰۰۰ از آبخازیا) بودند که اساساً توان بازگشت به مکان اصلی و محل اقامت را نداشته یا با مشکل مواجه شده‌اند. به راه انداختن جنگ از سوی گرجستان خود دربردارنده‌ی مسئولیت بین‌المللی است؛ چرا که در جنگ قبلی در اوایل ۱۹۹۰ حدود ۲۲۲۰۰۰ نفر آواره شدند و این موضوع نیز در جنگ ۲۰۰۸ نیز تکرار و تعداد زیادی از اوست‌ها به اوستیای شمالی پناهنده شدند (Nußberger, 2009: 363-364).

از طرفی گزارش کارشناسان کمیته‌ی نظارت مجمع پارلمانی شورای اروپا و سرپرست هیأت اعزامی این مجمع در بازگشت از گرجستان موضوع نسل کشی غیر نظامیان اوستیای جنوبی را تأیید کرده‌اند. به اعتقاد «لوک وان دن برانده» تحقیقات اولیه، نسل کشی اوستیایی‌ها توسط گرجی‌ها را تأیید می‌کنند. پیش از این نیز هیأت ناظران آلمانی اعزامی به گرجستان در گزارش‌های اولیه خود موضوع قتل عام مردم اوستیای جنوبی را مطرح کردند. پس از آن بود که خبر استفاده گرجستان از بمب‌های خوشه‌ای به صورت گسترده در رسانه‌های منطقه مطرح و بازتاب گسترده‌ای یافت (Nichol, 2008).

مداخله نظامی روسیه، منشور ملل متحد و حق دفاع مشروع

منشور ملل متحد، مبنای چارچوب حقوقی است که در آن حق دولت‌ها برای توسل به زور تنظیم شده است. نظر به این اهمیت و در جهت حفاظت از نسل‌های آینده در مقابل آثار

منفی جنگ، تلاش‌های جدی و مهمی نه تنها برای محدود کردن جنگ در معنای رسمی آن، بلکه در راستای ممنوعیت تهدید یا اعمال زور صورت پذیرفت.

معمولاً دولت‌ها می‌کوشند انگیزه‌های سیاسی و جنگ افروزان‌های خود را در پوشش مؤلفه‌های حقوقی توجیه کنند. در این جنگ نیز رهبران روسیه برای دفاع از سیاست‌ها و عملکرد خود، برخی از اصول و معیارهای حقوق بین‌الملل را به میان کشیدند. قبل از فروپاشی شوروی، از نظریه‌ی یگانگی حقوقی^۱ بر پایه‌ی برتری حقوق داخلی بر حقوق بین‌الملل پیروی می‌شد، اما این روند در دوران حیات فدراسیون روسیه دچار تغییر و تحول گردید (موسوی، ۱۳۸۱: ۶۸).

بنابراین پیداست که مداخله‌ی نظامی روسیه در اوستیای جنوبی بر این تلاش هفده ساله اثر گذاشته است. این مداخله‌ی نظامی به وضوح با برخی از مفاد منشور ملل متحد همچون بند ۱ از ماده ۱ (تأکید بر حفظ صلح و امنیت بین‌المللی)، بند ۳ از ماده ۲ (حل و فصل اختلافات بین‌المللی با شیوه‌های مسالمت آمیز)، بند ۴ از ماده ۲ (خودداری اعضا از تهدید به زور یا کاربرد زور علیه یکپارچگی سرزمینی یا استقلال سیاسی کشورهای دیگر) و ماده ۳۳ در فصل ششم منشور (حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات) مغایرت دارد. از سوی دیگر، منشور ملل متحد در ماده ۳۹ در فصل هفتم، شورای امنیت را مسئول شناخت هر گونه تهدید نسبت به صلح، نقض صلح یا عمل تجاوز می‌داند. «از این رو مداخله‌ی اجباری در دولت‌های دیگر، تنها با مجوز شورای امنیت و آن هم فقط در پاسخ به تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی امکان پذیر است. بر این اساس شاهد هستیم که در سال‌های اخیر، شورای امنیت قطعنامه‌های مختلفی را برای توسل به نیروهای نظامی و به منظور مداخله در امور داخلی کشورها به ویژه در مناقشات مسلحانه‌ی داخلی صادر کرده است که قطعنامه (۶۸۸) ۶ آوریل ۱۹۹۱ در مورد حق دخالت در امور داخلی عراق به منظور انجام

1. Monism

اقدامات بشردوستانه و کمک‌رسانی به کردها و یا قطع نامه (۷۷۰) ۱۳ اوت ۱۹۹۲ راجع به توسل به قدرت نظامی به منظور تضمین عملیات کمک‌رسانی به مردم بوسنی از آن جمله‌اند» (محمد رفیعی، ۷۹-۱۳۷۸: ۷۱).

بنابراین اگر در گرجستان هرگونه اقدامی مانند روا داشتن نابرابری و رفتار غیر انسانی و ناقض حقوق شهروندان اوستیای جنوبی یا اقدام نیروهای مسلح گرجستان در کشتن ۲۰ صلح بان روسی صورت گرفته باشد - آن گونه که مقامات روسیه در توجیه قانونی جلوه دادن مداخله‌ی نظامی خود عنوان می‌کنند، بر پایه‌ی ماده‌ی ۳۹ منشور، مرجع تشخیص و شناخت این اقدامات به عنوان تهدید علیه صلح، نقض صلح یا عمل تجاوز، تنها شورای امنیت است و نه کشوری چون روسیه. لذا همچنان که «ایو ساندوز»^۱ اشاره می‌کند، مداخله‌ی مسلحانه‌ی یک دولت برای خاتمه دادن به نقض‌های گسترده و فاحش حقوق بشر، جایگاهی در نظام پیش‌بینی شده‌ی سازمان ملل متحد ندارد» (ممتاز، ۱۳۷۹: ۱۰۳۳).

بر همین مبنا یکی از نکات مهمی که در بیانیه‌ی کاخ کرملین قابل تأمل است، پایمال شدن حقوق بین‌الملل و حقوق بشر از سوی دولت گرجستان است و این که این عمل به دولت روسیه حق می‌دهد که برای پایان بخشیدن به این موضوع دست به دخالت نظامی بزند.

اما در دو دهه‌ی اخیر فراتر از دو استثنا برای کاربرد زور - اقدام جمعی با اجازه‌ی شورای امنیت و حق دفاع مشروع - نظریه‌ای تازه نیز در حقوق بین‌الملل پا گرفته است، درباره‌ی مشروعیت مداخله‌ی بشر دوستانه و پشتیبانی از شهروندان در سرزمین دولتی که با شهروندان خویش بی‌رحمی گسترده روا می‌دارد و مکانیسم شورای امنیت نیز توان حل و فصل آن را ندارد. «علی رغم وجود چنین نظریاتی در ادبیات حقوق بین‌الملل، حقیقتی که هنوز باقی می‌ماند این است که در حقوق بین‌الملل، عرفی حمایتی نسبت به این امر وجود

1. Yves Sandoz

ندارد. پرفسور «اسکار شاختر» معتقد است که هیچ یک از قطع نامه‌های سازمان ملل متحد حق مداخله‌ی نظامی یک دولت در دولت دیگر را، که رضایت بر مداخله‌ی ندارد، بر مبنای ملاحظات بشر دوستانه تأیید نمی‌کند» (برانلی، ۱۳۸۳: ۲۵۶).

از همین رو، دخالت نظامی روسیه در گرجستان، مانند دخالت نظامی ایالات متحده در پاناما به بهانه دفاع از شهروندان و جلوگیری از پیمانال شدن حقوق بشر، از دیدگاه حقوق بین‌الملل پذیرفته نمی‌باشد. همچنین واکنش روسیه از دیدگاه حق ذاتی دفاع مشروع بر پایه‌ی ماده ۵۱ منشور نیز توجیه پذیر نیست. «در حقیقت دفاع مشروع به عنوان استثنایی بر اصل ممنوعیت توسل به زور به موجب ماده ۵۱ منشور زمانی مشروع است که واکنش در قبال تجاوز باشد. تجاوز کشوری به کشور دیگر، حق حاکمیت آن کشور را زایل می‌کند؛ از این رو کشور قربانی در مقام دفاع از خود، کاری جز استیفای حق از دست رفته انجام نمی‌دهد. منتهی از آن جا که دفاع از حاکمیت در حد دفع تجاوز، مشروع شناخته شده است، عملیات کشور قربانی باید با رعایت اصل تناسب صورت پذیرد. بنابراین، اشغال مستمر تمام یا بخشی از کشور متجاوز به طریق اولی و انضمام خاک آن، به دلیل این که خارج از این حد است، خود تجاوز محسوب می‌شود» (فلسفی، ۱۳۶۹: ۹۶-۹۵).

از این منظر چون حق دفاع مشروع تنها برای موجودیتی به نام کشور شناخته شده است، نمی‌توان این حق را برای اوستیای جنوبی که بخشی از کشور گرجستان است پذیرفت. همچنین از آن جا که عملیات نظامی ارتش گرجستان در درون مرزهای آن کشور صورت گرفته و تجاوزی به خاک روسیه نبوده است، واکنش دولت روسیه از این رهگذر نیز قابل پذیرش نیست. لکن نظر به این که گرجستان مورد حمله‌ی کشور دیگری قرار گرفته و با این حمله بخشی از سرزمین خود را از دست داده است، بر پایه‌ی ماده ۵۱ منشور ملل متحد، حق دفاع مشروع برای آن محفوظ است و می‌تواند با همه‌ی ابزارهای ممکن نیروهای بیگانه را تا پشت مرزهای بین‌المللی خود عقب براند و حاکمیت خود را

در تمام سرزمینش اعمال نماید. ضمن این که نباید فراموش کنیم، ماده ۵۱ منشور مقرر می‌دارد اقداماتی که کشورهای عضو در اعمال حق دفاع از خود به عمل می‌آورند باید فوراً به شورای امنیت گزارش شود. در ماده فوق به وضوح اعلام شده است که دفاع مشروع، حق ذاتی و طبیعی کشوری است که مورد تجاوز قرار گرفته است.

این موضوع نیز که اوستیای جنوبی و آبخازیا مستحق دریافت کمک نظامی و غیر نظامی از سوی روسیه بوده اند یا خیر، به مسأله‌ی مشروعیت جدایی در حقوق بین‌الملل به استناد موضوع نقض حقوق بشر قرار گرفتن بر می‌گردد. به طور خلاصه می‌توان گفت: منازعه میان اوستیای جنوبی و آبخازیا با گرجستان پیش از سال ۱۹۹۴ ویژگی خاصه‌ای در صلاحیت ماده ۳ مشترک کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو را بوده است؛ دوم، از نظر روسیه منازعه میان اوستیای جنوبی و آبخازیا با گرجستان از زمان شناسایی آنها به عنوان شورشی از سال ۱۹۹۴ از سوی روسیه، ویژگی خاصه‌ی مسلحانه‌ی غیر بین‌المللی تحت صلاحیت پروتکل دوم الحاقی را داشته است. ضمن این که از نظر روسیه منازعه میان اوستیای جنوبی و آبخازیا از زمان شناسایی آنها به عنوان کشور (۲۶ آگوست ۲۰۰۸) با گرجستان ویژگی خاصه مسلحانه بین‌المللی را داشته است (که مشمول کنوانسیون‌های چهارگانه و پروتکل اول می‌شود).

باید توجه داشت که می‌توان از لحظه‌ی ورود نیروهای کمکی نظامی روسیه به گرجستان (حتی با ادعای دفاع مشروع) آن را خاصه‌ای بین‌المللی تلقی نمود؛ چرا که از نظر دیوان بین‌الملل کیفری برای یوگسلاوی سابق در قضایای بلاسکیچ، کوردیچ و چرکز، مداخله‌ی غیرمستقیم نیروهای نظامی یک دولت در مختصات مسلحانه‌ی غیربین‌المللی در دولت دیگر، آن را به خاصه بین‌المللی تبدیل میکند، چنانچه کرواسی با هدایت نیروهای نظامی کروات بوسنیایی علیه مسلمانان بوسنی آن را به خاصه‌ی مسلحانه‌ی بین‌المللی

تبدیل کرده است. این دیوان در پرونده راجیک عناصر عمده بودن و مداوم بودن مداخله را نیز برای بین‌المللی شدن یک مخاصمه اضافه می‌کند.

موضوع بسیار مهم اینکه در جنگ روسیه و گرجستان باید زمان‌های مختلف و مکان‌های مختلف را از یکدیگر تفکیک نمود و حکم واحدی برای آن موجود نیست؛ چرا که در قضیه راجیک نیز دادگاه بیان داشت: یک مخاصمه می‌تواند در زمان‌ها و مکان‌های مختلف درگیر مخاصمه مسلحانه بین‌المللی یا داخلی و یا مختلط باشد.

مفهوم تجاوز در اسناد حقوق بین الملل

تا اواخر سده نوزدهم، قانونی حاکم بر جنگ‌ها وجود نداشت و چگونگی جنگ، حقوق نظامیان و غیر نظامیان و انگیزه‌های آغاز جنگ تماماً به طرف یا طرف‌های آغاز گر جنگ بستگی داشت. اما از اواخر سده نوزدهم، چه از جهت حقوق بین‌الملل و چه در زمینه‌ی حقوق بشر، مصوبات و کنوانسیون‌هایی پدید آمد که رفته رفته جنگ در آنها ممنوع گردید و جنگ تجاوزگرانه تا آن اندازه بد شناخته شد که عاملان آن متهم به جنایت بین‌المللی و جنایت برضد بشریت شدند (خرم، ۱۳۸۷: ۱۱۱).

از آغاز تدوین پیش نویس منشور ملل متحد یعنی ماه مه ۱۹۴۵ در سانفرانسیسکو، کشورهایی چون «بولیوی» و «فیلیپین» خواستار گنجانده شدن تعریف تجاوز در منشور شدند، ولی قدرت‌های بزرگ با این نظریه مخالفت نمودند و تعریف تجاوز را به شورای امنیت واگذار کردند. با آغاز به کار رسمی مجمع عمومی در سال ۱۹۴۸، تعدادی از کشورها، روشن نبودن مفهوم تجاوز را مشکلی جدی در راه پیاده کردن شرح وظایف سازمان ملل می‌دانستند. برای پاسخ به این کاستی، مجمع عمومی در نیمه‌ی دهه ۱۹۶۰ کمیته‌ای را مأمور بررسی موضوع و تعریف تجاوز نمود، که پس از سال‌ها کمیته‌ی مذکور سرانجام در سال ۱۹۷۴، گزارشی در زمینه‌ی تعریف تجاوز به مجمع عمومی ارائه داد. این

گزارش در ۱۴ دسامبر ۱۹۷۴ به گونه‌ی متنِ ضمیمه در قطعنامه ۲۹-۳۳۱۴ درج گردید و به اتفاق آرای کشورها به تصویب رسید. ماده ۱ این قطعنامه، تجاوز را چنین تعریف کرده است:

«تجاوز عبارت است از کاربرد نیروهای مسلح به وسیله‌ی یک دولت علیه حاکمیت، تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی دولتی دیگر یا استفاده‌ی مسلحانه از زور در شرایطی که در بند ۴ ماده ۲ منشور ممنوع گردیده است و به هر طرق دیگری که با منشور ملل متحد به نحوی که از تعریف حاضر استنباط می‌شود، منافات داشته باشد» (UN Doc. A/CN.4/L.13).

بنابراین نظر به این که اصولاً جنگ در منطقه‌ی جدایی طلب اوستیای جنوبی، در درون مرزهای گرجستان و نه بر ضد کشوری دیگر بیرون از مرزهای بین‌المللی رخ داده است و از این رو از مسائل داخلی آن کشور تلقی می‌شود، براساس ماده ۱ قطع نامه، تعریف تجاوز و همین طور اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری، تجاوز خواندن اقدام گرجستان، و جاهت قانونی و حقوقی نمی‌یابد. همچنان که دولت روسیه تحولات جدایی طلبی در چچن در سال ۱۹۹۹ را مسأله‌ای داخلی قلمداد نمود و مداخله‌ی نظامی این کشور در آن منطقه از دیدگاه حقوق بین‌الملل تجاوز محسوب نشد. اما عبور نیروهای نظامی روسیه از مرزهای بین‌المللی و ورودشان به خاک گرجستان و اشغال بخشی از خاک آن کشور، نمونه‌ی بارزی از تجاوز محسوب می‌شود.

بر پایه‌ی ماده ۲ قطعنامه، سبقت جستن در استفاده از نیروهای مسلح به صورتی که ناقض مقررات منشور باشد، دلیل کافی بر وقوع عمل تجاوزکارانه است.^۱ در این مورد به این مسأله نیز اشاره شده است که شورای امنیت می‌تواند به این نتیجه برسد که اگر عمل تجاوزکارانه یا آثار آن از نظر اوضاع و احوال مربوط از شدت چندانی برخوردار نباشد، آن اقدامات را تجاوزکارانه تلقی نکند. در این ارتباط، اگر چه کشور مهاجم، نخست حادثه

۱. هر چند باید ناداه، شد که ماده ۲ قطع نامه مذکور، با گشتش مفهومی دفاعی است. دستاورد اعتبار شده است.

ساز شده است، اما چون کشور دیگر به کارهایی دست زده است که با آن واقعه تناسب واقعی نداشته است، شورای امنیت می‌تواند با توجه به مقررات منشور، تجاوز را به کشور نخست نسبت ندهد (فلسفی، همان: ۸۷).

در این زمینه، کشتن چندین صلح بان روسی توسط نیروهای گرجی اقدامی خلاف موازین حقوق بین‌الملل تلقی می‌شود، اما متعاقب این رویداد روسیه در کنار مرزهای جنوبی خود، دست به عملیات نظامی گسترده زده و نیروهای خود را تا عمق ۳۵ کیلومتری تغلیس پیش برده است و موجبات جدایی بخشی از سرزمین گرجستان را فراهم نمود. این عمل روسیه، با «اصل تناسب»^۱ در جنگ نیز مغایر است.

ماده ۳ قطع‌نامه، هر یک از اعمال زیر را خواه اعلام جنگ شده باشد یا نه، چنانچه منطبق با مقررات پیش‌بینی شده در ماده ۲ باشد، موجب تحقق شرایط یک عمل تجاوز کارانه می‌داند:

الف - حمله به سرزمین یک دولت با نیروهای مسلح یا هرگونه اشغال نظامی، هر چند موقت، که ناشی از چنین تهاجم یا حمله‌ای باشد.

ب - بمباران سرزمین یک دولت با نیروهای مسلح یا کاربرد هرگونه سلاحی برضد سرزمین دولت دیگر.

پ - محاصره بندرها یا سواحل یک دولت با نیروهای مسلح

ت - حمله نیروهای مسلح یک دولت به نیروهای مسلح زمینی، دریایی یا هوایی یا دریا نوردی یا هواپیمایی کشوری دولت دیگر.

با توجه به این ماده، یورش نیروهای مسلح روسیه به خاک گرجستان با تجهیزات سنگین زرهی و پشتیبانی کامل هوایی و هجوم ارتش روسیه از دو ناحیه، یعنی حرکت آنها از اوستیای جنوبی به شهر گوری و همچنین گشودن جبهه‌ای دیگر از سمت آبخازیا و بندر

1 . Principle of Proportionality

سوخومی که تنها راه دریایی گرجستان بود، و همچنین پیشروی نیروهای روس تا عمق پایتخت گرجستان را براساس بندهای الف تا ت ماده فوق‌الذکر، می‌توان تجاوز به شمار آورد. افزون بر آن، موضوع درگیری روسیه و گرجستان در قضیه‌ی پایگاه‌های نظامی گرجستان نیز در قالب بند ۵ ماده ۳ قطع‌نامه تعریف تجاوز ۱۹۷۴ می‌گنجد:

از طرفی «استفاده از نیروهای نظامی در خاک کشوری هم‌پیمان، به صورتی که ناقض معاهدات میان دو کشور باشد و یا ادامه‌ی حضور آن نیروها پس از سپری شدن زمان اعتبار موافقت‌نامه نیز از جمله اعمالی است که تجاوز تلقی می‌شود، و لذا از آن جهت که روسیه پذیرفته بود که پایگاه‌های نظامی خود را در این کشور تعطیل نماید^۱، لکن علی‌رغم این اتفاق، از بیرون بردن ۳ هزار سرباز خود از پایگاه‌های «باتومی»^۲ و «آخالکالای»^۳ خودداری نمود؛ بر همین اساس، بند ۵ از ماده ۳ قطع‌نامه مذکور بر اعمال روسیه مترتب است.

از دیگر مباحثی که در این بخش می‌توان به آن اشاره کرد، بند «ج» از ماده ۳ قطع‌نامه ۱۹۷۴ است. در این بند به موضوع برانگیختن جنبش‌های شورشی، توطئه چینی، فتنه‌انگیزی و فرستادن مزدوران یا نیروهای نامنظمی اشاره دارد که کشوری، برای به راه انداختن آشوب در کشور دیگر به آن مبادرت می‌ورزد. معیار تشخیص تجاوز در این ماده، اندازه‌ی خطیر بودن اقدامات کشورهاست، نه مستقیم یا غیر مستقیم بودن آنها. امری که بعد از فروپاشی شوروی، روسیه با بهره‌گیری از ناوگان دریایی آب‌خازیا، نیروهای پاسدار صلح، و دادن جنگ‌افزار به جدایی‌خواهان و نیز فراهم آوردن زمینه‌ی نفوذ نیروها از مناطق خود مختار قفقاز شمالی، عملاً نظم و امنیت گرجستان را به چالش کشیده است. همچنین ماده ۴ قطع‌نامه با اعلام فهرست اعمالی که در این قطع‌نامه، به عنوان تجاوز شناخته شده است،

۱. روسیه در اجلاس سازمان امنیت و همکاری، ادونا در ۱۸ نوامبر ۱۹۹۹، در استاندول مذکور شده بود که علاوه بر سنت:

پایگاه‌های نظامی خود در گرجستان، همه سربازان خود در این کشور را نیز خارج نماید.

2. Batumi

3. Akhalkalaki

تصریح می‌کند که این فهرست نمی‌تواند جامع باشد. از این رو به شورای امنیت اخطار داده است که با توجه به مقررات منشور، اعمالی را به تشخیص خود از مصادیق تازه‌ی تجاوز اعلام نماید.

ماده ۵ قطع‌نامه، آشکارا توجیهاتی را که کشورها با توسل به آنها زمینه‌ی تجاوز را فراهم می‌کنند، مردود اعلام کرده و مقرر داشته است که:

الف) هیچ دلیلی اعم از سیاسی، اقتصادی، نظامی یا غیره توجیه‌کننده‌ی تجاوز نیست و جنگ تجاوزکارانه، جنایتی نسبت به صلح تلقی می‌شود.

ب) اقدام به جنگ تجاوزکارانه منجر به مسئولیت کیفری دولت اقدام‌کننده می‌شود.

ج) مزایای ناشی از تجاوز مانند کسب قلمرو را نباید به رسمیت شناخت.

چنین توجیهات و استناداتی در بیانیه‌ی دولت روسیه به چشم می‌خورد که مهم‌ترین آنها ضرورت پاسداری از جان و مال شهروندان روسی در اوستیای جنوبی است. دو نکته از این بیانیه‌ی کاخ کرملین مستفاد می‌شود: نخست این که کسانی که دولت روسیه از آنها به عنوان شهروند روسیه یاد می‌کند، در حقیقت شهروندان گرجستان هستند که مسکو برخلاف موازین حقوق بین‌الملل، با دادن گذرنامه روسی به ساکنان آبخازیا و اوستیای جنوبی از راه کنسولگری ویژه‌ی خود در سوچی، آنها را به تابعیت روسیه در آورده که گونه‌ای الحاق غیر مستقیم این دو منطقه به روسیه قلمداد می‌شود؛ نکته دوم، کاربرد زور به استناد اصل حمایت از اتباع، مربوط به حقوق بین‌الملل کلاسیک است و در حقوق بین‌الملل امروزی محلی از اعراب نمی‌یابد، زیرا کمتر کشوری را در جهان می‌توان یافت که به لحاظ نژادی، قومی، زبانی یا مذهبی یک سره همگن باشد. روشن است که همواره در اکثریت کشورها شهروندانی به عنوان اقلیت وجود دارد. از این رو این مسائل که نمایانگر همان «دکترین مونروئه روسی»^۱ است، و بر اساس ماده ۶۱ قانون اساسی روسیه (حمایت از

1. Russian Monroe Doctrine

اتباع روسی خارج از قلمرو سرزمینی) نمی تواند بهانه و دستاویزی برای تجاوز به کشور دیگر باشد.

حقوق بین‌الملل و نیروهای پاسدار صلح

پس از انعقاد موافقتنامه صلح داگومیس که بر اساس آن در سال ۱۹۹۳ با حضور روسیه، گرجستان و اوستیای جنوبی، نیروهای پاسدار صلح ترکیبی این دو کشور و منطقه‌ی خود مختار اوستیای جنوبی به فرماندهی روسیه عهده دار برقراری امنیت و نظارت بر آتش بس در مرزهای گرجستان و اوستیای جنوبی شدند، یک سال پس از روی کار آمدن ساکاشویلی در گرجستان در سال ۲۰۰۴، وی آن معاهده را بر خلاف کنوانسیون‌های حقوق معاهدات، یک جانبه ملغی اعلام کرد. دیدگاه تفلیس بر این پایه استوار بود که نیروهای پاسدار صلح در خاک این کشور نخست به فرماندهی روس‌ها اداره می‌شود، دوم این که این نیروها به لحاظ کمیت از نیروهای گرجی برتری دارند و در نهایت، این نیروها در عملیات رساندن تسلیحات به جدایی طلبان و تحریک آنها به گونه‌ای فعال نقش دارند. از همین رو تفلیس همواره خواهان جایگزینی نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل به جای نیروهای روسیه بوده است. هر چند در جریان این درگیری، کشتار صلح بانان روسی توسط نظامیان گرجی اقدامی غیر انسانی و خلاف موازین پذیرفته شده‌ی حقوق بین‌الملل بوده و هیچ گونه قابل توجیه نیست، اما ذکر چند نکته در این ارتباط مهم است: نخست این که نقش سازمان امنیت و همکاری اروپا در استقرار صلح در اوستیای جنوبی بر پایه‌ی فصل هشتم منشور سازمان ملل در رابطه با نقش سازمان‌های منطقه‌ای در پاسداری از صلح و امنیت بین‌المللی بوده است. از همین رو اصول و مقررات عملیات سازمان ملل در پاسداری از صلح در مورد نیروهای مستقر در اوستیای جنوبی نیز کاربرد می‌یابد. دوم، نارضایتی چندین ساله‌ی گرجستان از پیمان داگومیس است.

از آن جهت که اصولی مانند تضمین یکپارچگی سرزمینی و استقلال سیاسی کشورهای درگیر، رعایت بی طرفی، پرهیز از مداخله و نیز به کار گیری زور، بر مأموریت نیروهای پاسدار صلح حاکم است و رویدادها در سال‌های گذشته نشان از عدم پابندی به این اصول از جانب نیروهای روسی و اوستیایی داشته، گرجستان همواره خواهان ترکیب تازه‌ای از این نیروها بوده است.

بحث دیگر در این ارتباط، رضایت کشور میزبان نیروهای پاسدار صلح یعنی گرجستان است. آن چه قابل تأمل است «پاسخ به این سؤال است که آیا اعطای رضایت، یک عمل حقوقی یک جانبه است؟ این موضوع هنگامی که دولت مصر در سال ۱۹۶۷، تقاضای خروج نیروهای «یونف» سازمان ملل را از غزه و صحرای سینا نمود، به نحوی برجسته مطرح گردید. در واقع دولت مصر هیچ گونه تعهدی مبنی بر اعطای رضایت تا پایان عملیات نداشته است و لذا یادداشت یا تفاهم نامه به هیچ وجه به معنای محدود کردن حاکمیت دولت میزبان تلقی نشد. از این رو بود که «اوتانت» - دبیر کل وقت سازمان ملل متحد - با درخواست دولت مصر برای خروج نیروهای حافظ صلح موافقت نمود» (شایگان، ۱۳۷۲: ۹۴-۹۲).

از این بابت، استقرار این نیروها در گرجستان بی رضایت این کشور غیرقانونی خواهد بود، اگر چه عمل گرجستان نیز در لغوی یکجانبه‌ی معاهده‌ی مذکور مطابق کنوانسیون‌های مربوط به معاهدات و جاهت حقوقی نمی‌یابد.

شناسایی استقلال اوستیای جنوبی و آبخازیا

در سال‌های گذشته به دفعات دو منطقه‌ی اوستیای جنوبی و آبخازیا در خاک گرجستان اعلام استقلال نموده‌اند، اما جالب آن که همواره در سطح بین‌الملل نیز هیچ دولتی حتی روسیه استقلال آنها را به صورت «دوفاکتو» به رسمیت نشناخته بود. ولی در پی تحولات

اوت ۲۰۰۸، در کمتر از یک ماه پس از آغاز درگیری‌ها یعنی ۲۶ اوت، مدودف - رئیس جمهور روسیه - حکم استقلال دو جمهوری را امضا نمود؛ بلافاصله نیکاراگوئه به عنوان اولین کشور و سپس ونزوئلا استقلال این دو جمهوری را تأیید و مورد شناسایی قرار داده‌اند. اخیراً نیز این روند با حمایت بشار اسد - رئیس جمهور سوریه - مواجه شده است. حزب اتحاد بزرگ ترکیه، جنبش حماس، جمهوری قبرس، جمهوری قره باغ و جمهوری خود مختار ترانس دنیستر در مولداوی از استقلال دو منطقه دفاع کردند و کشورهایی مانند بلاروس و تاجیکستان، به رسمیت شناختن این دو ناحیه را در دستور کار خود قرار داده‌اند (احمدی، ۱۳۸۷: ۳).

در بحث شناسایی، دو مکتب «تأسیسی»^۱ و «اعلامی»^۲ وجود دارد و در مکتب اعلامی ارزش شناسایی شدیداً کاهش می‌یابد، اما در مواردی که تأسیس یک دولت یا حکومت به عنوان نقض حقوق بین‌الملل تلقی نگردد، شناسایی یا عدم آن تأثیر زیادی در مسأله ندارد، در این گونه موارد شناسایی جنبه‌ی اعلامی دارد، لکن در مواردی که شرایط پیرامون تشکیل یک دولت روشن نیست و قانونی بودن آن محل تأمل باشد، شناسایی نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کند (مقتدر، ۱۳۷۸: ۶۲).

شکی نیست که شناسایی در اعطای اهلیت و مشروعیت یک واحد سیاسی برای ورود در عرصه‌های بین‌المللی از جایگاه ممتازی برخوردار است. به طور مثال رژیم طالبان که به دلیل فقدان شناسایی بین‌المللی با بحران شدیدی مواجه بود، و علیرغم شناسایی این رژیم از جانب سه کشور عربستان، پاکستان و امارات متحده عربی مشروعیت نیافت. از این رو هر چند سه عنصر جمعیت، سرزمین و حاکمیت در آبخازیا و اوستیای جنوبی در کنار هم شکل گرفته است ولی این موجودیت تازه، تنها از سوی روسیه، نیکاراگوئه و به گونه‌ی غیررسمی سوریه و ونزوئلا به رسمیت شناخته شده است و بر پایه

1. Constitutive
2. Declaratory

مکتب تأسیسی که در حقوق بین‌الملل کنونی اعتبار دارد، این دو موجودیت جدید به علت مواجه نشدن با شناسایی گسترده بین‌المللی، فرصت مشروعیت و حضور مؤثر در جامعه بین‌الملل را نخواهد داشت. ضمن این که بر اساس دکترین «استیمسون»^۱ و تأیید مجمع عمومی در سال ۱۹۷۰، تملک اراضی با توسل به زور یا تهدید زور غیر قانونی بوده و نباید مورد شناسایی قرار گیرد. نکته‌ی مهم دیگر، عدم رعایت اصل «استاپل»^۲ از سوی دولت روسیه است. این اصل جایگاه ویژه‌ای در حقوق بین‌الملل دارد.

رهبران گرجستان بر این باورند که بر پایه قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های ۱۹۲۴، ۱۹۳۴، ۱۹۷۸ و قانون اساسی گرجستان ۱۹۷۸ و حتی قانون اساسی آبخازیا در همان سال، این منطقه یک جمهوری خودمختار در چارچوب گرجستان یکپارچه به شمار می‌آید و بخش لاینفک گرجستان محسوب می‌شود. اصل ۲۵ قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی مصوب فوریه ۱۹۳۴ بیان می‌دارد: جمهوری‌های خودمختار آبخازستان، آجارستان و استان خود مختار اوستیای جنوبی بخشی از جمهوری گرجستان هستند. همچنین اصولی چون اصل ۸۴، ۸۵ و ۸۶ قانون اساسی ۷ اکتبر ۱۹۷۷ اتحاد جماهیر شوروی نیز بر این موضوع صحه می‌گذارد.

بر پایه‌ی این اصول، شناسایی استقلال گرجستان از سوی دولت روسیه بر پایه‌ی اعلامیه‌ی آلماتی - با عنایت به مرزهای این جمهوری در زمان اتحاد جماهیر شوروی و نیز مخالفت روسیه با استقلال مناطق جدایی خواه در زمان ریاست جمهوری شوارد نادزه

۱. در سال ۱۹۳۱، نیروهای ژاپن به خاک چین حمله ور شدند و پس از تصرف منچوری، آن را به نام دولت «مانچوکو» مستقل اعلام نمودند. این عمل با مخالفت اکثریت دولت‌ها مواجه گردید و همه‌ی دولت‌ها ژاپن را مسئول تجاوز شناختند. در این ارتباط نیز وزیر خارجه آمریکا «Stimson» اعلام نمود که دولت وی وضعی را که به وسیله‌ی زور و تجاوز به وجود آمده به رسمیت نخواهد شناخت. در سال بعد، مجمع جامعه ملل قطعنامه‌ای تصویب کرد که در آن آمده بود که وظیفه‌ی اعضای جامعه ملل است که از شناسایی وضعیت یا معاهداتی که بر خلاف میثاق جامعه ملل یا پیمان پاریس (منع توسل به زور) است، خودداری نمایند.

۲. اصل استاپل Estoppel یا اصل ممنوعیت انکار پس از اقرار، قاعده‌ای است در حقوق، که بر پایه‌ی آن شخص یا دولت نمی‌تواند مطلبی را که پیش‌تر پذیرفته است را انکار کند.

— به معنای شناسایی حاکمیت دولت گرجستان بر اوستیای جنوبی و آبخازیا است و از این رو شناسایی استقلال این دو منطقه بر پایه‌ی اصل استاپل، انکار پس از اقرار شناخته می‌شود و از دید حقوقی پذیرفتنی نیست.

مقایسه حقوقی استقلال کوزوو با اوستیای جنوبی و آبخازیا

این که در جنگ پنج روزه‌ی قفقاز در سال ۲۰۰۸، روسیه با قدرت توانست گرجستان را به زعم خود به عنوان یک متجاوز به سختی تنبیه نماید و با فراغ بال و با پرداخت کمترین هزینه، استقلال اوستیای جنوبی و آبخازیا را به رسمیت بشناسد، هر چند دلایل متفاوت خود را خواهد داشت، ولی روندی است که در فوریه ۲۰۰۸ با اعلام استقلال کوزوو و حمایت دولت‌های غربی از آن موجودیت و مشروعیت یافته بود. شاید در فوریه که کوزوو به طور یک جانبه اعلام استقلال نمود. نمونه‌ی بدیل و عینی برای مقایسه در بین اعضای جامعه‌ی جهانی برای درک تأثیر این اخلاف حقوقی در معاهدات بین‌المللی وجود نداشت، ولی هم اینک بحران قفقاز این تصویر خاکستری را در قاب‌های شکسته‌ی بالای سر تمام رهبران جهان به نمایش گذاشته است.

هنگامی که شمارش معکوس برای استقلال کوزوو از صربستان آغاز شد، لاوروف وزیر امور خارجه روسیه - اعلام کرد که شاید استقلال کوزوو آغازی بر پایان اتحادیه اروپا باشد؛ زیرا می‌تواند به اقداماتی از این دست از سوی جمهوری‌های خود خوانده در قلمرو اتحاد شوروی پیشین منجر شود. روسیه همچنین تهدید کرده بود که اگر کوزوو اعلام استقلال نماید، این اقدام را در برابر کشورهای غربی به گونه‌ای تلافی خواهد کرد. روسیه در نخستین موضع‌گیری‌های خود نسبت به اعلام استقلال کوزوو، با استناد به قطع‌نامه ۱۲۴۴ شورای امنیت مصوب ۱۹۹۱ که کوزوو را جزئی از خاک صربستان معرفی می‌نمود، مخالفت شدید خود را اعلام و این مسأله را به عنوان نمونه‌ای از تجزیه طلبی

قلمداد نمود. مطابق استدلال روسیه، استقلال کوزوو، شرایط را برای کانون بحران‌های مشابه چون چین، داغستان و اینگوش در قفقاز شمالی، ترانس دنیستر در مولداوی، ویودینا در شمال صربستان و مسائلی از این دست^۱ فراهم می‌کند. بنابراین روسیه سعی دارد ضمن آن که از دامن زدن به مشکلات قومی خود که در حال حاضر در جمهوری‌های قفقاز شمالی با آن مواجه است اجتناب ورزد، از مشکلات قومی موجود در شرق و غرب اروپا به عنوان اهرم فشار بهره گیرد.

بسیاری از تحلیل‌گران با استناد به اظهارات و مواضع مقامات روسی بر این باورند که حمایت روسیه از تحرکات قومی در گرجستان در واکنش به حمایت غرب از استقلال یک جانبه کوزوو صورت پذیرفته است. بر این پایه افرادی چون «ویکتور مارشال» پس از درگیری روسیه و گرجستان در مقاله‌ای متذکر می‌شود که «بسیاری از آمریکائی‌ها نمی‌توانند درک کنند که استقلال استان پیشین صربستان یعنی کوزوو به بروز جنگ میان روسیه و گرجستان کمک شایانی کرده است» (Marshal, 2008).

با این وجود افرادی چون «استفان کراسنر» معتقد است:

«چگونه جامعه‌ی جهانی می‌تواند حق حاکمیت را برای جامعه‌ای کوچک با حکومت ناکارآمد و احاطه شده با همسایگان بالقوه متخاصم به رسمیت بشناسد. تا اوایل سال ۲۰۰۹، ۵۴ کشور – از جمله بیشتر اعضای اتحادیه اروپا، آمریکا، کانادا، ترکیه و تمام همسایگان کوزوو به استثنای صربستان – حق حاکمیت این کشور را به رسمیت شناختند. روسیه بی‌درنگ اعلام استقلال کوزوو را رد کرد. چند کشور دیگر هم که نگران جدایی طلبی‌های بالقوه در داخل مرزهای خود بودند – مثل اسپانیا و سریلانکا – از این روند حمایت نکردند. دیگر کشورها – شامل بیشتر اعضای سازمان جوامع اسلامی – خارج از

۱. در این زمینه می‌توان به مواردی همچون: مناقشات و چالش‌های بالقوه در جزیره کرس فرانسه، فلاندرهای بلژیک، مجار تباران رومانی، بافت قومی در اسکاتلند و اسلواکی، اقوام کاتولونیا و باسک در اسپانیا، ترک تباران و یونانی تباران در قبرس نیز اشاره نمود.

معرکه ماندند و موضعی نگرفتند. بلیت اوستیای جنوبی هم در مسابقات شرط بندی « به رسمیت شناختن» برنده نشده است» (Krasner, 2008).

بنابراین باید پذیرفت که در یکسان انگاشتن شرایط کوزوو با اوستیای جنوبی و آبخازیا، ناهمسانی‌ها به مراتب بیش از همسانی‌ها است. دستیابی به استقلال با جدا شدن از سرزمین اصلی بی رضایت دولت مرکزی، استناد ناموجه به حق تعیین سرنوشت و دخالت بیگانگان، از جمله برجسته‌ترین ناهمسانی‌ها است. اما تفاوت‌های مهمی نیز وجود دارد. به طور فشرده می‌توان یادآور شد که نخست، پیش از دخالت نظامی ناتو، شورای امنیت وضع در کوزوو را تهدیدی نسبت به صلح شناخته بود، اما مخالفت روسیه و چین، پیچیدگی امور در شورای امنیت را در حاله‌ای از ابهام فرو برد که در نتیجه‌ی آن علی‌رغم غیرقانونی بودن اقدام و مخالفت شورای امنیت، ناتو مجبور به مداخله گردید. ضمن این که شورای امنیت وضعیت کوزوو را همواره به عنوان یک «وضعیت ویژه» تعریف می‌کرد تا در این ارتباط ایجاد رویه نکرده باشد، ولی شورای امنیت وضع اوستیای جنوبی و آبخازیا را تهدیدی نسبت به صلح تشخیص نداده بود تا بر پایه‌ی آن اقدامی صورت پذیرد. دوم آن که اقدام نظامی در کوزوو تنها از سوی یک قدرت استیلاجو نبود، بلکه از سوی نوزده کشور عضو ناتو صورت گرفت هر چند مداخله ناتو در امور کوزوو به عنوان اقدام جمعی یا مداخله بشر دوستانه‌ی فاقد مشروعیت و صلاحیت قانونی بود. سوم آن که کشوری خارجی شهروندان کوزوو را با دادن گذرنامه، شهروندان خود معرفی نکرد - کاری که روسیه در اوستیای جنوبی و آبخازیا انجام داد. چهارم آن که دخالت نظامی ناتو منجر به جدایی کوزوو از صربستان و استقلال آن نشد. در نهایت آن که هیچ کشور اروپائی، حتی کشور آلبانی با وجود این که اکثریت کوزوو آلبانی تبارند، خواستار پیوستن کوزوو به خاک خود نگردید.

لذا برابر معیارهای حقوق بین الملل، اقدام دولت گرجستان برای گستراندن حاکمیت کامل خود بر مناطق جدایی طلب، از حق طبیعی و حاکمیتی آن کشور مایه گرفته و اقدامی قانونی تلقی می‌گردد؛ هر چند این کشور می‌بایست شیوه‌های پسندیده‌ای از لحاظ عرف بین‌الملل در پیش می‌گرفت و به ویژه از کشتن صلح بانان روسی اجتناب می‌ورزید.

نتیجه‌گیری

مسئله‌ی اساسی در خصوص حقوق جنگ^۱ میان روسیه و گرجستان حول چند موضوع وجود دارد: ابتدا حق مردم یک منطقه مبنی بر جدایی ناشی از حق تعیین سرنوشت، تعیین نوع خصامه (بین المللی، غیر بین‌المللی یا بین‌المللی شده)، استدلال‌ات طرفین برای تعیین متجاوز، بحث نیروهای پاسدار صلح و ارتباط این بحران با مسئله‌ی کوزوو و موارد دیگری که اشاره گردید. در خصوص نوع خصامه باید توجه داشت که بدون شک تا پیش از ۲۶ آگوست ۲۰۰۸ این خصامه بین‌المللی تلقی می‌شود؛ چرا که هم شورای امنیت در قطعنامه ۸۵۸ در سال ۱۹۹۳ و ۹۳۴ در سال ۱۹۹۴ و ۱۸۰۸ در سال ۲۰۰۸ به حاکمیت گرجستان بر مناطق اوستیای جنوبی و آبخازیا اذعان کرده بود و نیز روسیه استقلال این مناطق را به رسمیت نشناخته بود، اما از ۲۶ آگوست ۲۰۰۸ در پی شناسایی این مناطق به عنوان کشوری مستقل از سوی روسیه خصامه تبدیل به خصامه‌ی بین‌المللی^۲ شده است. دلایلی که روسیه به آنها متوسل می‌شود یا می‌تواند متوسل شود عبارتند از: ۱. عمل روسیه، عملی متقابل در پاسخ به اقدام ناتو در کوزوو بوده است؛ ۲. جنگ میان نیروهای نظامی روسی مستقر در خاک گرجستان طبق پیمان JCC و نیروهای گرجی بوده است و لذا تجاوزی نبوده است؛ ۳. لشکرکشی روسیه به خاک گرجستان مقابله به مثل به علت تجاوز نیروهای گرجی به نیروهای نظامی روسی در خاک گرجستان بوده است؛ ۴. به علت استقلال اوستیا

1. jus ad bellum
2. internationalized

و آبخازیا در سال ۱۹۹۴ جنگ میان اوستیای جنوبی و آبخازیا با گرجستان جنگ داخلی تلقی شده و مداخله در آن مجاز بوده است؛ ۵. پس از شناسایی اوستیای جنوبی و آبخازیا به عنوان یک کشور حاکم از سوی روسیه، جنگ میان اوستیای جنوبی و آبخازیا با گرجستان مخاصمه‌ی مسلحانه بین‌المللی تلقی شده و مداخله‌ی مستقیم نظامی در آن مجاز بوده است؛ ۶. ۹۰ درصد مردم اوستیای جنوبی دارای گذرنامه‌ی روسی هستند و تابعیت روسیه را دارند و لذا مداخله برای حمایت از اتباع بوده است.

استدلال اول صرفاً سیاسی است، اما استدلال دوم نکاتی دارد: طبق قطعنامه تعریف تجاوز مصوب مجمع عمومی در ۱۹۹۴ حمله به نیروهای نظامی یک کشور تجاوز محسوب می‌شود (صرف نظر از محل وقوع این حمله). بنابراین حمله‌ی نیروهای گرجی به نیروهای نظامی روسیه در اوستیا که موجب آغاز جنگ شده خود یک تجاوز محسوب می‌گردد. استدلال دوم به این علت که مقابله به مثل در حقوق بین‌الملل جز در موارد مصرح ممنوع است باطل است. استقلال یک گروه جدایی طلب نیز بدون شناسایی امکانپذیر نیست. و در مورد استدلال آخر نیز باید گفت امروزه مداخله‌ی بشردوستانه به بهانه‌ی حمایت از اتباع بدون مجوز شورای امنیت از رویه‌ی ضعیفی برخوردار است. تجاوز روسیه به کشوری کوچک همچون گرجستان، نقض حاکمیت ملی آن کشور تلقی می‌شود، لکن بر طبق موازین بین‌المللی حقوقی، استفاده گرجستان از قوه قهریه در راستای حفظ تمامیت ارضی خود در اوستیای جنوبی عملی خلاف اصول حقوقی موجود محسوب نمی‌شود، مشروط به آن که این اقدام مشمول نسل‌کشی و جنایت علیه بشریت نگردیده باشد. از این رو روند جدایی طلبی در اوستیای جنوبی و آبخازیا بر اساس اصول و قواعد حاکم بر حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل، واجد شرایط لازم برای تشکیل یک دولت مستقل نبوده، و حمله‌ی نظامی روسیه به خاک گرجستان به بهانه‌ی حمایت از اتباع روسی ساکن این مناطق، غیر موجه تلقی می‌شود و در بردارنده‌ی مسئولیت بین‌المللی

است. افزون بر آن، اعمالی که توسط نیروهای شبه نظامی و باندهای نامنظم گرجی در پاکسازی قومی در روستاها و مناطقی در اوستیای جنوبی صورت می‌گرفت، خودعملی خلاف موازین حقوق بین‌الملل ارزیابی می‌شود. بنابراین هرگونه رفتار بیرون از چارچوب هنجارهای شناخته شده بین‌المللی می‌تواند الگویی برای دیگر بازیگران اعم از دولت‌ها، سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی شده و ایجاد رویه نماید. روی هم، موانع موجود در مقابل حل مناقشات مرتبط با حق حاکمیت مانند آن چه در کوزوو، اوستیای جنوبی و آبخازیا و موارد مشابه در جریان است، نه فیزیکی، حقوقی و حتی عقلانی که سیاسی و مرتبط با بازیگرانی است که رضایت شان در شکل‌گیری معاهدات و توافق‌نامه‌ها لازم و ضروری است.

منابع

۱. آل حبیب، اسحاق. دیوان کیفری بین‌المللی و جمهوری اسلامی ایران، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. ۱۳۷۹
۲. احمدی، حسین. «چکیده مقالات همایش ملی جنگ اوستیای جنوبی»، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۲۸ مهر، ۱۳۸۷.
۳. امیدی، علی. ابعاد حقوقی تجزیه طلبی در اوستیای جنوبی و آبخازیا، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۵۶، زمستان ۱۳۸۵.
۴. برانلی، ایان. حقوق بین‌الملل در واپسین سال‌های قرن بیستم، ترجمه‌ی صالح رضائی پیش رباط، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۳.
۵. ترک زاد، بهروز. «جنگ عراق: نقض حقوق بین‌الملل»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۱۹۱-۱۹۲، مرداد و شهریور ۱۳۸۲.

۶. خرم، علی. «کاربرد زور از دید حقوق بین‌الملل»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۲۴۸-۲۴۷، فروردین و اردیبهشت، ۱۳۸۷.
۷. شایگان، فریده. عملیات حفظ صلح سازمان ملل متحد، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۲.
۸. شبرنگ، محمد. منشور سازمان ملل متحد به انضمام اعلامیه جهانی حقوق بشر، تهران، نشر دانشور، ۱۳۸۲.
۹. ضیائی بیگدلی، محمدرضا. حقوق بین‌الملل عمومی، تهران: گنج دانش، چاپ بیست و یکم، ۱۳۸۴.
۱۰. فلسفی، هدایت اله. «شورای امنیت و صلح جهانی»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۸، پاییز و زمستان، ۱۳۶۹.
۱۱. محمد رفیعی، سیدکمال الدین. «بحران چچن از دیدگاه حقوق بین‌الملل»، مجله سیاست دفاعی، ش ۳۰-۲۹، زمستان و بهار ۱۳۷۹-۱۳۷۸.
۱۲. مک دونالد، رونالد جان. «نگرش حقوق بین‌الملل در مورد توسل به زور توسط دولت‌ها»، ترجمه‌ی نجمه رزم‌خواه، فصلنامه حقوقی گواه، شماره ۱۳، پائیز ۱۳۸۷.
۱۳. ممتاز، جمشید، «مداخله بشر دوستانه ناتو در کوزوو و اصل عدم توسل به زور»، ترجمه مرتضی مختاری امین، فصلنامه سیاست خارجی، ش ۴، زمستان ۱۳۷۹.
۱۴. موسوی، سید علی، «روسیه و حقوق بین‌الملل؛ تلاش برای تحقق چند جانبه‌گرایی»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۳۹، پائیز. (۱۳۸۱)

15. Frank, Tomas and Rosalyn Higgins, "The Territorial Integrity of Quebec in the Event of the Attainment of Sovereignty", (2005), available in: http://www.tamilnation.org/self_determination/country-studies/quebec2a.htm. [Accesses: 13 May 2009].
16. Krasner, Stephen, "Sharing Sovereignty: New Institution for Collapsed and Failing States", November, available in:

- [http:// www.alaxanderoff.com/ Krasner. htm.](http://www.alaxanderoff.com/Krasner.htm) (2008), [Accesses: 25 December 2008].
17. Marshall, Victor .J, 'Russia, Georgia and Kosovo Connection', September, available in:[http://www.independent.org/ nesroom/ article.asp? id= 2301.](http://www.independent.org/nestroom/article.asp?id=2301) (2008),[Accesses: 10 August 2009].
 18. Nichol, Jim, Russia-Georgia Conflict in South Ossetia: Context and Implications for U.S. Interests, CRS report for Congress. September 22, 2008
 19. Nußberger, Angelika, The War between Russia and Georgia –Consequences and Unresolved Questions. *Göttingen Journal of International Law* 1 (2009) 2, 341-364
 - 19.UN Doc. A/CN.4/L.13, in Yearbook of the ILC 1951, vol. 1, p. 116, fn. 1. 1974. [Accesses: 29 November 2010].

Archive of SID

Archive of SID